

فرب "ناجیانی" که خود جلااد بودند را نخورید!

به دنبال سرکوب وحشیانه خیزش حق طلبانه مردم که در جریان آن ده‌ها نفر کشته و صدها تن مجروح و هزاران نفر دستگیر و روانه سیاهچال‌های جمهوری اسلامی شدند، امروز بار دیگر مسئله زندان و شکنجه به یکی از مهمترین مسائل جامعه تبدیل شده است. در چنین شرایطی اصلاح طلبان حکومتی نیز که در صدداند تا از هر وسیله‌ای برای حفظ نظام جمهوری اسلامی سود جویند، برای سوار شدن بر موج مبارزات مردم و نفوذ در میان آنان، روی این موضوع متمرکز شده‌اند. نامه کربوبی به رفسنجانی در مورد شکنجه و تجاوز در زندانها درست در همین چهارچوب نوشته شده و موضع گیری موسوی در این رابطه هم درست در همین راستا قرار دارد. میدانیم که موسوی در رابطه با واقعیت‌هایی که در نامه کربوبی به آنها اشاره شده بود گفت دستپاچگی کودتاچیان خبر از خبرهای وحشتناکی می‌دهد که ما هنوز از آن اطلاعی نداریم. موسوی قبلاً هم در دیدار با تعدادی از فرهنگیان چنین جلوه داده بود که گویا در ایران و زیر سلطه جمهوری اسلامی نیروهای مخالف دولت تا به حال نه سرکوب و نه قتل عام شده‌اند. تصویر سازی موسوی از سی سال سلطه جمهوری اسلامی بگونه‌ای است که گویا هیچ کدام از دولت‌های قبلی نه کسی را شکنجه داده‌اند و نه کسی را کشته‌اند. این تصویر سازی جعلی نشان می‌دهد که نامبرده از نقصان حافظه در رنج بوده و یا به قول انگلیسی‌ها فقط "حافظه انتخابی" اش کار می‌کند!

موسوی در سراسر دوران تبلیغات انتخاباتی اش یک کلمه از نقش خود در کشتارها و سرکوب‌های دهه ۶۰ سخن نگفت. ایشان حتی در بابل وقتی که با سوال مشخص دانشجوی آزاده‌ای مواجه شد که از وی پرسید بدون توجیه و طفره رفتن، نقش خودش را در کشتارهای سالهای ۶۰ تا ۶۸ توضیح دهد با کمال وقاحت مدعی شد که این سوال را باید از زندانیان کرد! و در ادامه گفت که خودش هیچگاه زندانیان نبوده است! جالب است که بدانیم که محسن مخملباف که نماینده موسوی در خارج از کشور تلقی می‌شود نیز در سخنرانی‌هایش و نوشته‌هایش از جمله در روزنامه "گاردین" مدعی شده که موسوی در هیچ مرحله‌ای از تاریخ ۳۰ ساله جمهوری اسلامی در هیچ گونه قتل و جنایتی شرکت نداشته و هیچ نقشی در سرکوب مخالفان سیاسی رژیم نداشته است!

با توجه به چنین ریاکاری‌هایی وظیفه خود می‌دانم که به عنوان یکی از زندانیان سیاسی که در تمام دوران نخست وزیری موسوی در زندان اصفهان زندانی بوده‌ام و به عنوان یکی از شاهدان زنده قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷، یعنی در دوران نخست وزیری میر حسین موسوی که هزاران زندانی در زندانهای سراسر کشور به وحشیانه‌ترین شکلی به قتل رسیدند، کمی با جوانان کشورم سخن گویم. به یاد یاران و هم‌بندانی که به دستور خمینی‌ها، خامنه‌ای‌ها، رفسنجانی‌ها، موسوی‌ها و ... این زندانیان ایران در بند، به قتل رسیدند وظیفه خود می‌دانم که در شرایطی که ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی هم صدا با رسانه‌های امپریالیستی می‌کوشند امثال موسوی و کربوبی را رهبر مبارزات مردم ما جا بزنند به جوانان کشورم هشدار دهم که فرب این تبلیغات دروغین را نخورند و بدانند که آنچه که جمهوری اسلامی امروز می‌کند و آن‌ها به چشم خود می‌بینند و از آن در عذابند، ۳۰ سال است در زیر سلطه این رژیم دارد بر علیه مردم ما بر علیه زنان و جوانان ما روا می‌شود و به همین دلیل هم هست که زن و مرد و پیر و جوان در این مملکت از جمهوری اسلامی بیزارند.

به یاد می‌آورم که در ۵ مهر ماه سال ۶۰ روزنامه کیهان لیست ۱۰۵ تن را که در شهرهای مختلف اعدام شده بودند را درج نمود. ۵۳ نفر از این عده در شهر من یعنی اصفهان به قتل رسیدند. در آن زمان دادستان دادگاه‌های انقلاب تهران اسدالله لاجوردی و دادستان کل کشور موسوی تبریزی و رئیس شورای عالی قضائی موسوی اردبیلی بودند و رئیس جمهور علی خامنه‌ای و نخست وزیر هم میر حسین موسوی بود. این داستان تا تابستان سال ۶۷ با کم و زیاد هائی تکرار شد. یعنی از مهر سال ۶۰ تا تابستان سال ۶۷ چندین هزار زندانی سیاسی و فعالان سیاسی در زیر چکمه‌های مزدوران جمهوری اسلامی یا در برابر جوخه‌های اعدام و یا در خیابان‌های کشور و یا در کردستان به خاک و خون کشیده شدند. این جنایات همه در زمان نخست وزیری موسوی و در سال‌هایی که وی سکانتدار هیئت دولت بود انجام شد. به واقع موسوی یکی از آرشیتکت‌ها و سازمان دهندگان

کشتار های دسته جمعی دهه ۶۰ بود. این شخص با همکاری و کمک مزدورانی چون خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، رضائی و مهره هائی چون اکبر گنجی و سعید حجاریان که حال اصلاح طلب شده اند ، هزاران نفر را به قتل رساندند.

کسانی که در تلاش اند تا چهره جنایتکار موسوی را تطهیر کرده و او را معصوم و پاک جلوه دهند فراموش کرده اند که تا سال ۶۸ که جمهوری اسلامی نخست وزیر داشت ، نخست وزیر ، عضو شورای عالی امنیت کشور بود که اصلی ترین و مهمترین نهاد تنظیم کننده سرکوب اعتراضات مردمی و کشتار های دهه ۶۰ بود. این ها فراموش کرده اند که نزدیکترین فرد در دولت به خمینی همین موسوی بود و حتی زمانی که بین رئیس جمهور یعنی خامنه ای و موسوی اختلاف بالا گرفت ، خمینی علنا از موسوی پشتیبانی نمود و به دستور وی از استعفای موسوی جلوگیری به عمل آمد. موسوی و یارانش به روی خود نمی آورند که سرکوبی که در سطح جامعه و زندان ها در این سال ها پیش می رفت به دستور و صلاح دید خودشان بود و گرنه کدام زندانبانی می تواند روزی صد نفر را اعدام کند؟ تازه، خبر اعدام هم در روزنامه های رسمی کشور که زیر نظر وزیر ارشاد می باشند، درج می شد، پس چطور نخست وزیر گویا نمی دانست که در جامعه و زندان چه می گذرد. وقتی که موسوی و یارانش جنگ ضد خلقی ایران و عراق را به موضوعی که مثبت هم بوده تبدیل کرده و پز می دهند که وی آرشیویتیک دولت دوران جنگ بوده ، دیگر نمی گویند که چه کسانی از قبل این جنگ سود بردند و چرا این جنگ در تقابل با منافع مردم ایران شروع و تداوم یافت و چه کسانی مسئول جان هزاران جوانی هستند که در آتش این جنگ ارتجاعی سوختند تا غرب و شرق به آنچه می خواستند برسند. اگر جنگ برای خمینی و موسوی و به قول وی "نظام مقدس جمهوری اسلامی" ، "برکت" بود، برای مردم ما با بجا گذاشتن ۸۰۰ هزار زخمی و کشته حاصلی جز مرگ و نیستی نداشت. در آن سال ها دولت موسوی سیاست های اقتصادی خانمان سوز خود را با توسل به جنگ توجیه می کرد که طی آن زندگی را بر کارگران و مردم ستمدیده سیاه نموده و شیره جانیشان را با توسل به سیاست های مالیاتی مختلف و طرح های جیب خالی کن به خزانه دولت ریخته و مردم را در فقر و فلاکت قرار داده بود.

متأسفانه اکثر جوانانی که با دلیری بی نظیر و مقاومت بی شائبه در هفته های اخیر در خیابان های ایران با ماموران سرکوبگر جمهوری اسلامی به مصاف برخاستند واقعیت های تاریخی دهه ۶۰ را نمی دانند. برخی از آنها نمی دانند که موسوی بعد از خدمات اش به جمهوری اسلامی در پست نخست وزیری، در سال ۶۸ با حکم خامنه ای عضو "مجمع تشخیص مصلحت نظام" شده و در تمام این سال ها در این مقام به جمهوری اسلامی خدمت می کرده است. جدا از این وی در ۸ سال ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶) مشاور سیاسی رفسنجانی و در دوره خاتمی مشاور عالی رئیس جمهور بوده است. و در سال ۱۳۷۸ به حکم خاتمی رئیس فرهنگستان هنر شده و این مقام را در دوره احمدی نژاد هم داشته است .

این که موسوی پس از ۲۰ سال از پشت صحنه سیاست به جلو آمد نه به خاطر این بود که می دید مردم در فقر و فلاکت بسر می برند و نه به خاطر این بود که از سیاست های سرکوب گرانه احمدی نژاد ناراحت شده بود. وی به صحنه آمد چون می دید که "نظام مقدس" جمهوری اسلامی اش در خطر است. او برای نجات جمهوری اسلامی از بن بست که در آن قرار گرفته دو باره اما این بار به نام من در آوردی "اصلاح طلب اصول گرا"، به وسط صحنه سیاسی کشور وارد شد.

سردمداران جمهوری اسلامی خطر را تا حد زیادی از جانت توده های جان به لب رسیده احساس کرده بودند و برای همین هم به "مهندسی انتخابات" دست زدند. آن ها با توسل به یک سیاست زیرکانه مردم را تشویق به شرکت در انتخابات کردند. تمام جناح های جمهوری اسلامی از رفرمیست تا اصول گرا همه بر این ادعا بودند که شرکت وسیع مردم در انتخابات مشروعیتی به نظام می دهد که برای مقابله با شرایط بحران به آن نیازمند اند . مشروعیتی که باعث ثبات رژیم بعد از ۳۰ سال حکومت یعنی ۳۰ سال غارت و جنایت و سرکوب می شود. به همین دلیل هم بود که در طول تبلیغات قبل از انتخابات به دستور سران جمهوری اسلامی گشت های تار الله و امر به معروف و نهی از منکر و همه مزدوران تا دندان مسلح رژیم در پادگان ها و مراکز خود باقی ماندند و تا حد ممکن دخالتی در روند تبلیغات انتخاباتی نکردند. در چنین شرایطی تبلیغات گسترده اصلاح طلبان حکومتی باعث جلب نظر بخشی از مردم که قصد تحریم انتخابات نمایشی را داشتند به انتخابات شد . مناظره های

تلویزیونی در روز های آخر تبلیغات انتخاباتی ترفند دیگری بود که حسابی بخش بزرگی از مردم را تحریک و آنها را تشویق به حضور در پای صندوق های رای نمود. این مردم کسانی بودند که می خواستند به این وسیله انزجار خود از احمدی نژاد و سیاست های غارتگرانه اش را نشان دهند. اما این حرکت حساب شده سران رژیم جنبه های دیگری هم داشت که امثال ولی فقیه حساب آن را نکرده بودند. با اندکی شل شدن فضای سیاسی برای تشویق مردم به شرکت در خیمه شب بازی انتخابات، روحیه و روابطی در میان جوانان شکل گرفت که خود را در اعتراضات بعد از اعلام نتایج انتخابات نشان داد. همین جوان ها و مردم پر از خشم و نفرت از جمهوری اسلامی بودند که آن خیزش بزرگ را در ایران بوجود آوردند. بر عکس تصور کسانی که فکر می کنند موسوی و کروبی با مردم باقی ماندند، اتفاقا این ها برای کنترل مبارزات مردم وظیفه داشتند و دارند که در صحنه باقی بمانند. اگر به دنبال خروش چند میلیونی مردم این ها سکوت می کردند زمینه برای شکل گیری رهبری های رادیکال آماده تر می شد و امکان رادیکالیزه شدن اعتراضات مردمی شدت می گرفت. امری که در تخالف با منافع امثال موسوی ها و رفسنجانی ها و کروبی هاست.

جوانان ما نباید فریب مانورها و تبلیغات امثال موسوی را بخورند. وقتی که موسوی در جمع تعدادی از معلمان کشور می گوید چگونه دولت به خودش اجازه می دهد که فرزندان مردم کشور را بدون دلیل دستگیر و بدون محاکمه در بازداشتگاه نگه دارد، و سپس با ریا کاری تمام میگوید آیا دولت فریاد بلند مردم را نمی شنود که خواهان آزادی زندانیان سیاسی خودشان هستند! خود نیز می داند که دارد فریب کاری می کند. اما وی به این فریب کاری ها هم قناعت نکرده و در ادامه می گوید که در تاریخ جمهوری اسلامی این بی سابقه است که دولتی افراد کشور را بدون دلیل دستگیر و در زندان نگهدارد. فریب کاری وقیحانه را می توان در اینجا مشاهده کرد. کسی از بیسابقه بودن چنان اعمال و جنایاتی در جمهوری اسلامی سخن می گوید که در زمان نخست وزیری خودش هزاران نفر بی دلیل و بطور غیر قانونی دستگیر و برای چندین سال بلا تکلیف در سیاه چال های این رژیم محبوس گشتند. اتفاقا در دوران نخست وزیری وی، بازداشت های غیر قانونی، شکنجه، دادگاه های صحرایی و اعدام آن قدر مرسوم شد که باعث تحسین خمینی گشت. کاملا به خاطر دارم که وقتی که در زندان اصفهان بودم بعد از چاپ مقاله ای در روزنامه رسالت تحت عنوان "سقوط قیمت نفت، سقوط دولت سالاری"، خمینی به دفاع از دولت موسوی برخاست و از جنایات دولت موسوی تقدیر نموده و گفت که این دولت بزرگترین خدمت را به جمهوری اسلامی کرده و شر منافقان و کافران را از سر جمهوری اسلامی کم کرده است.

موسوی در شرایطی از بیدادگاه های نمایشی دستگیرشدگان وقایع اخیر و شو های نخ نما شده تلویزیونی که در واقع هم چندش آور است گله می کند که اتفاقا خود متکر همین بیدادگاه ها و نمایش اعترافات تلویزیونی بوده است. مگر کسی می تواند فراموش کند که در طول نخست وزیری موسوی روزی نبود که در زندان ها اعترافات نادمی را از بلندگو پخش نکنند و یا در تلویزیون چنین حقارتی را به نمایش نگذارند؟! یک نمونه از آن دادگاه نمایشی، مربوط به دستگیر شدگان اتحادیه کمونیستها بود که در بهمن سال ۶۰ در آمل به یک اقدام مسلحانه متوسل شده بودند و حال دولت موسوی می خواست درماندگی آنها در زیر شکنجه را به نمایش عموم بگذارد. نمونه دیگر نمایش اعترافات رهبران حزب مردم فروش توده بود.

واقعیت این است که چهره جنایتکاری چون موسوی را با هیچ آرایشی نمی توان دمکرات و آزادی خواه جلوه داد و با هیچ رنگی و از جمله با رنگ سبز هم نمی توان رنگ خون هزاران مبارزی که آثارش هنوز هم بر دستان وی هویدا است را پاک نمود. به عنوان یکی از بازماندگان کشتار های دهه ۶۰ نه قادرم و نه حق دارم که اجازه دهم مسئولیت موسوی در کشتار هزاران زندانی سیاسی ماست مالی شود.

بهترین فرزندان این مملکت در زمان موسوی دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند و حال عده ای در تلاش اند تا یکی از مسئولین این جنایت و کشتار را در پوشش رنگ سبز ناجی مردم ما جا بزنند. کسی که با بی شرمی و دروغگوئی آشکار مدعی است که در ۳۰ سال سلطه جمهوری اسلامی دستگیری بی دلیل مردم بی سابقه است، چگونه می تواند ناجی مردم ستمدیده باشد، آن هم در شرایطی که هنوز خیلی ها زنده اند و می توانند شهادت دهند که در سال های نخست وزیری وی هزاران هزار جوان، دختر و پسر در خیابان های کشور دستگیر و در خانه های امن و سیاه چال های رسمی چون اوین مورد شکنجه قرار گرفته و خیلی ها در زیر شکنجه کشته می شدند؟! مادران و خانواده های این عزیزان هنوز زنده اند و خاوران این سند جنایت

وحشیانه جمهوری اسلامی و نخست وزیرش موسوی هنوز پا بر جاست. خاوران گلزاری است که گور های دسته جمعی عزیزان ما در آن قرار دارد، گورستانی که اجساد هزاران کمونیست و آزادی خواه در آن جای دارد و سند زنده ای از جنایات موسوی است. حتی اسناد اجساد که از خاک آنجا بیرون آمده بودند، موجود است.

با توجه به آنچه که گفته شد می توان دید که واقعا بین سردمداران جمهوری اسلامی که در ۳۰ سال گذشته با روش های مختلف شیره جان مردم ما را کشیده اند فرق ماهوی وجود ندارد. واقعیت این است که همه کسانی که در این سال ها هدایت ماشین دولتی را بر عهده داشته اند همه یک هدف را دنبال می کردند که همانا حفظ شرایط استثمار و غارت مردم و سرکوب اعتراضات طبیعی آنها در مقابل این غارتگری است. فقر و فلاکت مردم و اسارت و ادبار آن ها لازمه حفظ آن نظامی است که موسوی آن را "نظام مقدس جمهوری اسلامی" می نامد و مردم ما بر عکس خواهان نابودی آن می باشند که این خواست را به اشکال مختلف در جریان خیزش اخیر فریاد زدند. جوانان ما باید بدانند که جمهوری اسلامی رژیم سراسر جنایت پیشه می باشد که ۳۰ سال است در سرکوب و جنایت در حق مردم ما از هیچ چیز کوتاهی نکرده است و در این سرکوب و جنایت همه جناح ها و دارو دسته های درونی اش، هم صدا می باشند. همه جناح های درونی رژیم، مخالف مطالبات و خواست ها بر حق مردم ما می باشند، و اگر مردم ما می خواهند به آزادی برسند باید یک دل و یک صدا خواهان نابودی تمامیت جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دار و دسته های درونی آن باشند. این است راه نجات از منجلاب جمهوری اسلامی و نه دخیل بستن به کسانی که علیرغم همه عطر و ادکلنی که استفاده می کنند هنوز هم بوی خون عزیزان ما، آن هزاران کمونیست و آزادیخواهی که در این ۳۰ سال جانشان را برای رسیدن به آزادی فدا کرده اند از وجودشان به مشام می رسد.

۱۵ شهریور ۱۳۸۸ - ۶ سپتامبر ۲۰۰۹